

۲۰۲۸۸۶۲

غزلیات محمدسعید مازندرانی

(معروف به اشرف)

توضیح، شرح و تصحیح

بر اساس

نسخه خطی کتابخانه دانشگاه علیگر هندوستان

دکتر حسین قفقی

عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء

مؤسسه انتشاراتی مدحت

۱۳۹۸ خورشیدی

سرشناسه	: اشرف مازندرانی، محمدسعید بن محمد صالح، - ۱۱۱۶ق.
عنوان قراردادی	: دیوان
عنوان و نام پدیدآور	: غزلیات محمد سعید مازندرانی معروف به اشرف / توضیح، شرح و تصحیح بر اساس نسخه خطی کتابخانه دانشگاه علیگر هندوستان حسین فقهی.
مشخصات نشر	: تهران: مدحت، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۷ص.
شابک	: 978-600-8373-38-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۱ق.
موضوع	: Persian poetry -- 17th century
شناسه افزوده	: فقهی، حسین، ۱۳۲۲- مصحح
رده بندی کنگره	: PIR ۶۲۰۳ ۶۹۸ ۱۳۹۸ / ۵۹
رده . بی دیویی	: ۴/۱۴۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۳۵۵۸۷



موسسه انتشاراتی مدحت

غزلیات محمد سعید مازندرانی

(اشرف به اشرف)

توضیح، شرح و تصحیح

دکتر حسین فقهی

ناشر: موسسه انتشاراتی مدحت

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۸ خورشیدی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۳-۳۷-۷

تهران - صندوق پستی: ۷۵۵-۱۱۱۵۵

پست الکترونیک: medhat.publication2020@gmail.com

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۱۴	ادبیات فارسی در دوره تیموریان هند
۱۷	تعریف سبک و سبک شناسی
۱۸	سبک هندی
۲۱	غزل سبک هندی
۲۲	نسخه خطی

غزلیات:

۲۷	غزل ۱ جز نبی و ولی بحق، راه عدان بدای را
۲۹	" ۲ جز سیه روزی نباشد بهره صاحب را
۳۰	" ۳ داده رو تا دلبر من یک زمان آئینه را
۳۰	" ۴ دور تا کرد از برخویش آن نگار آئینه را
۳۲	" ۵ پاک طینت پاک می سازد شراب ناب را
۳۴	" ۶ تا نمودی آن دو لعل شکرین آئینه را
۳۵	" ۷ می کند آخر عزیز آن خفت و خواری مرا
۳۵	" ۸ کرد هموار التفاتش کوه غم های مرا
۳۶	" ۹ حرف دوزخ چه زنی، بزم شراب است آنجا
۳۷	" ۱۰ آنکه می خواند به نام خود بیان ما به ما
۳۸	" ۱۱ چون کنم خاطرنشان حال دل مأیوس را
۳۹	" ۱۲ صرف بیهوشی شد ایام شباب عمر ما
۴۰	" ۱۳ جلوه نازش رسایی داد بیداد مرا

۴۱	سر به پیش افکنده بینم قاصد رنجانده را.....	۱۴	" "
۴۲	بهر کنند چون نگین کردم به آئین خانه را.....	۱۵	" "
۴۳	تهیدستی کند بی دست و پاتر، اهل تمکین را.....	۱۶	" "
۴۴	جا دهد تا خط آن دلبر را.....	۱۷	" "
۴۵	بُود از زلف و کاکل، دلربائی گلغزاران را.....	۱۸	" "
۴۵	از سر به زور می هوس، اعتبارها.....	۱۹	" "
۴۷	می پرستم، در دل می کرده‌ام جا چون حباب.....	۲۰	" "
۴۸	گر رود بهر شنا آن شوخ سیمین بر در آب.....	۲۱	" "
۵۰	بوی تان زخیم از پیکان جانان خورده آب.....	۲۲	" "
۵۱	شور محشر یک مقام از نغمه غوغای ماست.....	۲۲	" "
۵۲	پای من کشیدن رخس همت راندن است.....	۲۱	" "
۵۳	جم می نیم به بزم میکشان در گردش است.....	۲۵	" "
۵۴	در شهر بنی‌الم کثرت، خدا یکی است.....	۲۶	" "
۵۵	گریه من رنقا با رخ جانان من است.....	۲۷	" "
۵۵	با نظر تنگان نشستن من ضایع کردن است.....	۲۸	" "
۵۷	رتبه شاه و گدا در چشم هر روان یکی است.....	۲۹	" "
۵۹	خون دل خوردن دل خود را بستن است.....	۳۰	" "
۶۰	رنگ بست از گریه در چشم نگاه از شش جوش.....	۳۱	" "
۶۱	در مزاج، ارباب غفلت را می ناب آتش است.....	۳۲	" "
۶۲	شور عشقم به سر، از لب شکری نیست که نیست.....	۳۳	" "
۶۳	در غم افلاس، او قاتم به بیهوشی گذشت.....	۳۴	" "
۶۳	بی تو در باغ بسکه بی نور است.....	۳۵	" "
۶۴	سوز دل را چاره محو در خدا گردیدن است.....	۳۶	" "
۶۵	به بحر بی سر و بُن بر شنا زدن عبث است.....	۳۷	" "
۶۶	بوربای فقر در مهتابیم افتاده است.....	۳۸	" "
۶۷	بازم از جوش هنر طبع هنرور در گرفت.....	۳۹	" "
۶۸	در رهش از خویش رفتن خوش نشینی کردن است.....	۴۰	" "
۶۸	آنکه رخسار تو را باغ نظر ساخته است.....	۴۱	" "

۴۲	" "	جوش صهبا، شربت بیمار جوشیدن است	۶۹
۴۳	" "	آشنای من به غیر از معنی بیگانه نیست	۷۰
۴۴	" "	بود به کشتن من اضطراب شمشیرت	۷۱
۴۵	" "	بیشتر در زخم دلها کارگر گردیده است	۷۱
۴۶	" "	حسن تمام، کس چو گل روی او نداشت	۷۲
۴۷	" "	رهروان راست رو را رهبری در کار نیست	۷۳
۴۸	" "	دلبری [دلبر] نامهربان من به دست دیگری است	۷۴
۴۹	" "	باده کش جام اگر نیست، سبو هم بد نیست	۷۵
۵۰	" "	سر نیست نیک و بد را آنکه در دفتر نوشت	۷۵
۵۱	" "	ماقید اندیشی، از مردم تیرا کردن است	۷۶
۵۲	" "	نیست جز وارسای آسیب دوران را علاج	۷۶
۵۳	" "	ز جوش آید شد دیگر در گلستان سرخ	۷۷
۵۴	" "	از سر لعل لب جان کمی اسان بگذرد	۷۸
۵۵	" "	از زبان خوش لب ساقی فراهم می شود	۷۹
۵۶	" "	عشق اگر سرشار گردد، رخنه بر آید آن کند	۸۰
۵۷	" "	صحبت اهل نظر دل را مصفا می کنند	۸۱
۵۸	" "	یار، بدخو چو شود آفت ^۱ دین می گردد	۸۲
۵۹	" "	فکر ساغر ذکر ما را نعره مستانه کرد	۸۴
۶۰	" "	چون مصور صورت آن دست و چوگان می کشد	۸۵
۶۱	" "	مرد را نقش مراد از خصم ایمن می کند	۸۶
۶۲	" "	مه ز شوق اینکه گیرد در کنارت هاله شد	۸۷
۶۳	" "	عشق از گرمی معشوق هوس می گردد	۸۷
۶۴	" "	باده در خم کهنه چون گردد دوائی می شود	۸۹
۶۵	" "	ای که صافی دل و روشن گهرت ساخته اند	۸۹
۶۶	" "	قصه روز ازل را سر به سر دارم به یاد	۹۰
۶۷	" "	زیبایی رخسار تو را ماه ندارد	۹۱
۶۸	" "	از شراب است اگر رطل، گران می گردد	۹۲
۶۹	" "	نسیمی از طرف لاله زار می آید	۹۳

۷۰ " "	خلعت لطف به ارباب وفا می افتد.....	۹۴
۷۱ " "	زهر از کف بتان به شغف می توان کشید.....	۹۵
۷۲ " "	ز التفات او دلم گنجینه گوهر شود.....	۹۶
۷۳ " "	تا خط ساغرم رنگ، از خون بط ندارد.....	۹۸
۷۴ " "	به پهلویم نشیند، دلبربائی این چنین باید.....	۹۸
۷۵ " "	بستی ای در سرکشی دارم نهان چون گرد باد.....	۹۹
۷۶ " "	تابکی در بزم وصلت بوالهوس ساغر زند.....	۱۰۰
۷۷ " "	شد بهار و گل به دامن زر برون می آورد.....	۱۰۱
۷۸ " "	بخان به مدعیان شعر آبدار، بلند.....	۱۰۱
۷۹ " "	باز اطفال ریاحین کامکاری می کنند.....	۱۰۲
۸۰ " "	ز کلفه - بسکه عالم خاطر مایوس را ماند.....	۱۰۲
۸۱ " "	مری ما تا سر برون آورده، می گردد سفید.....	۱۰۳
۸۲ " "	از لبش عطر، دیگر، شهید دیگر می خورند.....	۱۰۴
۸۳ " "	شهرت دیوانه تمکن سخنور می شود.....	۱۰۵
۸۴ " "	گر آزار دل افتد اسد فصاحت، تیر هم دارد.....	۱۰۷
۸۵ " "	بود چشم محیط عالم در داب اگر دارد.....	۱۰۷
۸۶ " "	گفتم ز سیل گریه دلم و انسود.....	۱۰۸
۸۷ " "	گرردد ز آفتاب اگر روز ما سفید.....	۱۰۹
۸۸ " "	نی همین از تیغ، رگهای شهیدان می.....	۱۱۱
۸۹ " "	در طالع پیااله و ساغر نوشته اند.....	۱۱۲
۹۰ " "	اگر به بزم تو شمع و چراغ می سوزد.....	۱۱۳
۹۱ " "	از برای خوبیت خط، حلقه تسخیر شد.....	۱۱۴
۹۲ " "	خیل غم بر بخت ما خواهی نخواهی ریختند.....	۱۱۵
۹۳ " "	لطف عامش کار خود، خواهی نخواهی می کند.....	۱۱۶
۹۴ " "	ما را به پیش آن شه خوبان که می برد.....	۱۱۷
۹۵ " "	غم دوران شرارم، باز در کاشانه می ریزد.....	۱۱۸
۹۶ " "	می خورم حسرت روزی که دل شادم بود.....	۱۱۹
۹۷ " "	هر سحرگه که یار می آید.....	۱۲۱

- ۹۸ " " هر که در بند جسم و جان باشد ۱۲۱
- ۹۹ " " آمد آن هندو پسر، گلگون کمرچین، تا کمر ۱۲۲
- ۱۰۰ " " کی بود غیر از هوایی در تنم جان دگر ۱۲۲
- ۱۰۱ " " می‌دهد آزار مردم، مرد شد چون مالدار ۱۲۳
- ۱۰۲ " " هنر چو نیست چه سود، ار بود فراوان زر ۱۲۴
- ۱۰۳ " " از سلوک افتد دلم در بند عصیان بیشتر ۱۲۵
- ۱۰۴ " " وقت خط باشد رخس را شرمساری بیشتر ۱۲۷
- ۱۰۵ " " می‌کند آلودگی، دل را مصفا بیشتر ۱۲۹
- ۱۰۶ " " بسکه سد طراوت بهار امکان، سبز ۱۳۰
- ۱۰۷ " " بسر آمد عمر و در گلگشت بستانی هنوز ۱۳۱
- ۱۰۸ " " بر رخ چرخ، در قتل سحاب است امروز ۱۳۲
- ۱۰۹ " " جام، پُر می‌شود و آتش غم، آب بریز ۱۳۴
- ۱۱۰ " " جمال توست هر روز نازدهر امروز ۱۳۵
- ۱۱۱ " " در بلا رتبه علم سرزن تر ستاز ۱۳۶
- ۱۱۲ " " می‌رسد عشق و هوس را زنده، گویی امتیاز ۱۳۷
- ۱۱۳ " " گرچه همچون خرقه دارم به پیشین لباس ۱۳۸
- ۱۱۴ " " در دلم پیدا بود زخم نمایانی و بس ۱۳۹
- ۱۱۵ " " کرده از شادابی اندام، طوفان در لباس ۱۴۱
- ۱۱۶ " " دختر رز، بهر میخواران، بت چالاک بس ۱۴۲
- ۱۱۷ " " پیر گشتیم و به غارت رفت سامان حواس ۱۴۳
- ۱۱۸ " " در دلم زخمی از هجر حباب است و بس ۱۴۴
- ۱۱۹ " " از جهان، محنت، نصیب جان رنجور است و بس ۱۴۶
- ۱۲۰ " " سجده پی‌درپی زاهد، همه نازست، بس ۱۴۷
- ۱۲۱ " " در دل صد چاک ما مرغ تمنا در قفس ۱۴۸
- ۱۲۲ " " خط برآوردست رویت باز با تمکین مباش ۱۴۹
- ۱۲۳ " " ای دل صد چاک در بند فغان خویش باش ۱۵۰
- ۱۲۴ " " دل که بی‌عشق است شادان گر نباشد گو مباش ۱۵۱
- ۱۲۵ " " دلم خوش است به این رنگ عاشقانه خویش ۱۵۲

- ۱۵۳ " " ۱۲۶ مژده ای دل، که دگر فصل بهار آمد پیش.....
- ۱۵۴ " " ۱۲۷ کیستم من؟ دو جهان ننگ، به یک جام فروش.....
- ۱۵۶ " " ۱۲۸ در شب هجر اگر نامه نویسم به تلاش.....
- ۱۵۷ " " ۱۲۹ پیچ و تاب از آه دارد رشته جانم چو شمع.....
- ۱۵۸ " " ۱۳۰ شود ز دولت دنیا حواس انسان جمع.....
- ۱۶۱ " " ۱۳۱ نی همین گشتیم از یادت، نظر باز چراغ.....
- ۱۶۲ " " ۱۳۲ دارم دلی ز کینه حساد، بی وقوف.....
- ۱۶۳ " " ۱۳۳ تا ز عینک، دیده ام نور نظر می کرد صاف.....
- ۱۶۴ " " ۱۳۴ زین چه غم؟ کز غارت ایام جا دارد به خاک.....
- ۱۶۵ " " ۱۳۵ سی گریزد با فغان از داغ مهجوران، نمک.....
- ۱۶۷ " " ۱۳۶ داغ ها دارند در عشقت رقیبان خنک.....
- ۱۶۸ " " ۱۳۷ آرم از مکتب نگارم، دفتر گل در بغل.....
- ۱۶۹ " " ۱۳۸ نقل ز حگ پها ارم به دامن، آتشم.....
- ۱۷۰ " " ۱۳۹ ما از سر فرانت دنیا گشته ایم.....
- ۱۷۱ " " ۱۴۰ روزگاری غنچه، بر فکر بیان گردیده ام.....
- ۱۷۳ " " ۱۴۱ دل ز عشاق تو شد تا عشاق دلم.....
- ۱۷۴ " " ۱۴۲ نه بهر یار، من خاکسار بر حیرم.....
- ۱۷۵ " " ۱۴۳ بحر معنی می زند جوش از دل دیوانه ام.....
- ۱۷۷ " " ۱۴۴ همچو نقش پا، به راه این و آن افتاده ام.....
- ۱۷۸ " " ۱۴۵ کی حذر از هفتخوان آسمان دارد دلم.....
- ۱۷۹ " " ۱۴۶ چو رو آرم به سوی یار، نور دیده را مانم.....
- ۱۸۰ " " ۱۴۷ ز حسن طره زنجیر، روی خوب را مانم.....
- ۱۸۱ " " ۱۴۸ چون ز شوق دیدن او دشت پیما می شدم.....
- ۱۸۱ " " ۱۴۹ از تغافل های پی در پی بخود یارش کنم.....
- ۱۸۳ " " ۱۵۰ پس چرخ از حیا هندو بتی فریادرس دارم.....
- ۱۸۵ " " ۱۵۱ نگه ما و تو یکبار نیبوست به هم.....
- ۱۸۵ " " ۱۵۲ عجب گر سر کشد از بوسه، دلجویی که من دانم.....
- ۱۸۶ " " ۱۵۳ یار در سینه نهان بود نمی دانستم.....

- ۱۵۴ " " سراسر گرد شهر حسن، طبع مایلی دارم ۱۸۷
- ۱۵۵ " " از غرور خود هم آغوش تمنا می شوم ۱۸۸
- ۱۵۶ " " آنکه پیوسته است زلف روی خوبان را به هم ۱۸۹
- ۱۵۷ " " جز خیال یار را از سینه، منفک ساختم ۱۹۰
- ۱۵۸ " " کی رود بیرون غم آن سرو بالا از سرم ۱۹۱
- ۱۵۹ " " دامن چو گل پر است ز جیب دریده ام ۱۹۲
- ۱۶۰ " " به بزم او ز خموشی، حجاب را مانم ۱۹۴
- ۱۶۱ " " داغ های سینه را ناسور باید داشتن ۱۹۴
- ۱۶۲ " " دل به گیسوی تو چون داغ کهن در آستین ۱۹۶
- ۱۶۳ " " چمن، گردیده تو، برگرد تو گردیده من ۱۹۸
- ۱۶۴ " " فنا گردید، من، پروانه خویشم همان ۲۰۰
- ۱۶۵ " " پیش هر کسی نمی توانم در جام، صهبا ریختن ۲۰۱
- ۱۶۶ " " کهنه دیوانم، سیر نی، مثل خواهد شدن ۲۰۲
- ۱۶۷ " " از دل من اشک بیبانه می آید برون ۲۰۳
- ۱۶۸ " " کی جواب نامه آید زین، راپ ناز من ۲۰۴
- ۱۶۹ " " نیست زلفت را برایم اضطراب، این چنین ۲۰۶
- ۱۷۰ " " ای دل اندیشه عقبان تو داری و نه من ۲۰۷
- ۱۷۱ " " لاله زار معنیم گردیده داغ دیگران ۲۰۸
- ۱۷۲ " " آه از دست نگاری کز صفای دست او ۲۰۹
- ۱۷۳ " " می شوی از حرص دوراندیش دیگر ریش گاو ۲۱۰
- ۱۷۴ " " از بسکه آب شد ز رخ دلبر آینه ۲۱۱
- ۱۷۵ " " دلم ز باده گلفام می شود فربه ۲۱۲
- ۱۷۶ " " زهر دو چشم، نظر می کنی به یار که چه ۲۱۳
- ۱۷۷ " " از سیه کاری کنونم روز محشر شد سیاه ۲۱۴
- ۱۷۸ " " آرزو دارم شبی صبح شباب آلوده ای ۲۱۵
- ۱۷۹ " " تا دیده عقد گوهر غلطان گسیخته ۲۱۶
- ۱۸۰ " " نی همین دارد به راهی، پای مجنون آبله ۲۱۷
- ۱۸۱ " " در ره سودای او دارم شتاب از آبله ۲۱۸

- ۱۸۲ " ای که دائم کنی اسباب جهان آماده ۲۱۹
- ۱۸۳ " سحر از دیده گریان غنچه ۲۲۰
- ۱۸۴ " سر سودا شود شور شراب، آهسته آهسته ۲۲۱
- ۱۸۵ " ای دل از وضع جهان گذران دست بشوی ۲۲۳
- ۱۸۶ " کرده ام ساز و شراب ناب را گردآوری ۲۲۵
- ۱۸۷ " ساز دم دلگیرتر، گلشگت باغ از تشنگی ۲۲۶
- ۱۸۸ " بی صفا گردد ز پیری بوستان زندگی ۲۲۷
- ۱۸۹ " دل مرا به سوی کوی انتظار کشی ۲۲۸
- ۱۹۰ " فته کرد آن نرگس خونخوار را گردآوری ۲۲۹
- ۱۹۱ " شوخ گل پیراهنم از غایت نازک تنی ۲۳۱
- ۱۹۱ " آرزو، وصل دارم جذبه جانانه هی ۲۳۲
- ۱۹۳ " د ن و دا باخته، در ورطه سودا افتی ۲۳۳
- ۱۹۴ " چون عافا بر خورس با غیر از جانان خبر یابی ۲۳۴
- ۱۹۵ " کوس رحلت نازان ز بیان دگری ۲۳۵
- ۱۹۶ " به پند زاهدان جمع ددم ز دنیائی ۲۳۷
- ۱۹۷ " به بزم آمد سحرگه، ک ساز که می دانی ۲۳۸
- ۱۹۸ " قدح بی او، دل از صهبای اسره نهند خالی ۲۳۹
- ۱۹۹ " به ساغر باده در شب، نور مهتاب است پندری ۲۴۰
- ۲۰۰ " عشق طفلی شده در مغز سرم تاراجی ۲۴۲
- ۲۰۱ " کشد هنگام ناز آن نازنین بر ابروان دستی ۲۴۲
- ۲۰۲ " مرا باشد ز لعلش زندگی، جان است پنداری ۲۴۳
- فهرست منابع ۲۴۵

مقدمه

آئینه‌دار بکر سخن، طبع ما بس است
اشرف مباحث گو به جهان، دیگر آینه

ملاّ محمد سعید مازندرانی پس محمد صالح ابن احمدزاده روستای تیلک از توابع چهاردانگه ساری، معروف به اشرف مازندرانی، در شهر ادبیات، شاگرد صائب تبریزی بود و از استاد عبدالرشید نیز خوشنویسی را فرا گرفت. وی در سال ۱۰۳۵ در اصفهان به دنیا آمد و در قرن دوازدهم (سال ۱۱۱۶) در هندوستان از دنیا رفت. رش ملاّ محمد صالح در آغاز جوانی به اصفهان رهسپار شد و در آنجا از محضر ملاّ محمدتقی مجلسی به کسب دانش پرداخت. شدت علاقه به دانش‌اندوزی و تقوای وی موجب شد تا محمدتقی مجلسی، دخترش آمنه بیگم را به ازدواج او درآورد، و حاصل این ازدواج تولّد محمد سعید بود.

محمدسعید پس از سپری کردن دوران کودکی، در مدارس اصفهان با دانش‌اندوزی روی آورد و در طیّ چندسال به مدارج عالی علوم از قبیل: تفسیر قرآن، علم کلام، حدیث، علم رجال، فقه و اصول، طبیعیات، ریاضی، نجوم و ادبیات دست یافت. پس از آن به دلیل موقعیت علمی خود و شخصیت ممتاز ملاّ محمدتقی و پدر فاضلش، توانست با بزرگانی از علم و ادب و هنر آشنا شود و از شاعرانی همچون صائب تبریزی شیوه شاعری و سخنوری بیاموزد. وی علاوه بر کسب قواعد شعر و ادب، به خوشنویسی و نقاشی نیز روی آورد و در اندک مدتی در این خصوص نیز سرآمد دوران خود شد (سیدان، ۱۳۷۳: صص ۱۸ و ۲۰).

ملّا محمد سعید به اقتضای دوران جوانی، با دختری به نام مریم ازدواج کرد و حاصل این ازدواج فرزند دوساله به نام «محمدامین» و کودک دهم‌ماهه به نام «محمد رفیع» بود که بعدها محمد رفیع به بیماری آبله از دنیا رفت و کمی بعد نیز پدربزرگش ملّا محمدتقی مجلسی، دار فانی را وداع گفت، سرانجام این شاعر حساس و رنجور با دلی آکنده از غم و اندوه مصیبت از دست دادن فرزند و پدربزرگش یارای ماندن در اصفهان را نداشت تا آنکه از اصفهان به سوی خراسان و از آنجا به کشور هندوستان رهسپار شد، چنانکه خود در این باره ترکیب بندی به مطلع زیر، برآورده است:

خورشید از عشرت آباد صفاهان می‌روم همچو ابراز بوستان با چشم گریان می‌روم

ادبیات فارسی در دوره تیموریان هند

زبان فارسی از قرن پنجم در دوره غزنویان، به هند راه یافت و زیبایی‌های ظاهری و بار محتوایی این زبان، انگیزه‌ای شد تا حای پایی در کشور هند بازکند، مهاجرت شاعران، نویسندگان و هنرمندان فارسی زبان به این دیار، موجب شد تا زبان فارسی در آنجا پرورانده و گسترش یابد و شاعرانی همچون امیر خسرو دهلوی، بیدل، صائب، غالب، اشرف و غیره در آن قلمرو به شهرت جهانی دست یازند که بسیاری از شاعران و اندیشمندان، شیفته مهاجرت به هند شدند و حتی دلبستگی سعدی و حافظ را نیز به این سرزمین نمی‌توان نادیده گرفت، چنانکه حافظ گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارچه به بنگاله می‌رود

ایضاً صائب گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در آغوشی سری نیست که نیست
پیش از این هرچند شهرت داشت در ملک عراق سیرملک هند صائب را بلند آوازه کرد
و نیز قاص سروده است:

حبّذا هند کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جو را
هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را

باری سزمین هند از دیرباز مهد تمدن و فرهنگ‌های مختلف بوده است و زبان فارسی که بدانجا راه یافت، ادب دوستان این گستره پهناور، با روی باز از آن استقبال کردند، به‌ویژه «جانشینان دولت بهمنی، دکن، لودیان، شیرشاهیان دهلی و حاکمان مستقل بنگاله، گجرات، کشمیر و خاندیش، هر کدام میراث‌دار زبان و ادب فارسی در هند بودند» (صفا، ۱۳۶۲: ج ۵ بخش ۱، ص ۴۲۱). گسترش زبان فارسی در هند موجب شد تا ادیبان و شاعران برای کسب مال و جاه از ایران به این سرزمین پهناور کوچ کنند و اقامت نمایند و محافل گوناگونی برای نشر و گسترش زبان فارسی به وجود آورند. حتی شاعران بی‌شماری از میان جامعه هندی، به ویژه در قلمرو کشمیر و دهلی به فارسی شعر گویند و کتبی در نظم و نثر بنگارند.

با استقرار دولت گورکانی به دست ظهیرالدین بابر در هندوستان و انتخاب رجال و بزرگانی که همگی آنها از ادیبان و شاعران فارسی بودند ادبیات فارسی، به‌ویژه شعر به عنوان سرمایه‌ای نیرومند از فرهنگ و مضمین اخلاقی، مورد توجه مردم هند، بخصوص درباریان قرار گرفت، اینکه در پایان عهد تیموری همه شاهان و امیرزادگان تیموری، یا شاعر بودند و یا خود را مشوق پارسی‌گویان و شاعران می‌دانستند. بدین لحاظ است که نمی‌خواستند از فرهنگ و ادب مورد پسند عامه به دور باشند و از نافرهیختگی به شمار آیند (فقیهی، ۱۳۸۰: ص ۹۴).

تردیدی نیست که سهم عمده رواج زبان و ادب فارسی در کشور هند، مربوط به دربار گورکانیان هند و پادشاهان جزء دکن است که بارگاه خود را حول اصل آنس شاعران و ادیبان می‌کردند و کیسه‌های زر و سیم به پای آنان می‌ریختند. دبستان‌های زبان و شیرشاهیان، در دهلی و شاهان بنگاله، کشمیر و گجرات به شعر و ادب فارسی، زبان رد خاص و عام است، سکندر شاه لودی با شاعران فارسی دمساز بود و خود نیز قریحه شعری داشت و آهگاهی با تخلص «گلرخ» شعر می‌سرود، چنانکه گفته است:

سروی که سمن پیرهن و گل بدنستش	روحست تجسم که در آن پیرهنستش
مشک ختنی چیست که صد مملکت چین	در حلقه آن زلف شکن در شکنستش
گلرخ چه کند گوهر دندان و را وصف	همچون دُر سیراب عدن در دهنستش

(بدایونی [بی تا]: ج ۱، ص ۳۲۳)

ظهیرالدین بآبر، خود به کار علمی و ادبی علاقه‌مند بود، وی علاوه بر دارا بودن آثار علمی، ذوق شعری نیز داشت، یکی از اشعار زیبا و شیوای وی چنین است:

آمد بهار و دلشده‌ای را که یار نیست پروای لاله‌زار و هوای بهار نیست
در روزگار، فتنه بسی دیده‌ام ولی چشم تو فتنه‌ایست که در روزگار نیست
نصیرالدین همایون فرزند و جانشین بآبر نیز شاعر و هنرمند بود، این رباعی از اوست:

ای دل ز حضور یار فیروزی کن در خدمت او به صدق دلسوزی کن
هر شب به خیال دوست خرم بنشین هر روز به وصل یار نوروزی کن

نورالدین جهانگیر که پس از نیایش بآبر، خوش قریحه‌ترین شاهان هند بود، مانند دیگر اجدادش، ردی شاعر، نویسنده، دانشمند، موزن و نکته‌پرداز بود، اثر جاوید تاریخی و ادبی وی به نام «جهانگیرنامه» از شاهکارهایی است که از دوره او به یادگار مانده است.

دربار اورنگ زیب پس ساهتهان نیز پر از فضلا و نویسندگان و هنرمندان و شاعران بود. خود اورنگ زیب هم ادیب و دانش‌مست بود، اورنگ زیب اگرچه به شعر گرایش لازم نداشت اما شاعران بسیاری را می‌نواخت و از آنها بهره می‌جست، چنانکه اشرف نیز با معرفی دیگران و شهرت دانش و فضل و شایستگی داشت، برای معلمی دختر اورنگ زیب، معروف به زیب النساء بیگم برگزیده شد، زیب النساء با خلق آثار بدیع و اشعار دل‌انگیز، ذوق ادبی و شعری خود را به زیباترین وجه نشان داد، بیت زیر از زیب‌النساء دختر عالمگیر (اورنگ زیب) است که گفته:

آهسته برگ گل، بیفشان بر مزار ما بر خاک است شیشه دل، در کنار ما

همچنین بانوی ایرانی جهانگیرشاه (نورجهان بیگم) نیز شاعر و دوستدار شاعران بوده است. جهانگیرشاه هم علاوه بر نویسندگی، به شعر و شاعری تعلق خاطر داشت، از اشعار زیبای او این بیت است:

از من متاب رخ که نیم بی‌تو یک نفس یک دل شکستن تو به صد خون برابر است

شاه جهان، فرزند جهانگیر نیز در زمینه علم و ادب، دارای ذوقی لطیف و خوش قریحه بود، نه تنها شاه جهان که پسرش دارا شکوه نیز نویسنده و شاعری توانمند بود و پیوسته وقت خود را با شاعران و عارفان سپری می‌کرد. جلال‌الدین اکبر، پادشاه بانفوذ دوره تیموری به درجه‌ای از

گسترش شعر و ادب فاسی و حمایت از شاعران فارسی زبان رسیده بود که هیچ یک از درباریان و شاهان بدان پایه نرسیده‌اند. با آنکه اکبرشاه همچون نیاکانش بهره‌چندانی از علوم و معارف آن دوره نداشت، مع ذلک شاعری لایق و ادیبی شایسته و بایسته بود. از اشعار او در خصوص باده‌نوشی چنین است:

دوشینه به کوی می‌فروشان پیمانه می به زر خریدم
اکنون ز خمار سرگرانم زر دادم و درد سر خریدم

برخی موارد نیز نهایت فروتنی و خضوع خود را در قالبی از شعر اینگونه بیان می‌کند:

از بار گنه خایده بستم چه کنم نی راه به مسجد نه کنشتم چه کنم
نی در صف کعبه مسجدان جایم نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم

با بررسی اشعار این پادشاه می‌توان فهمید که وی با آثار شاعرانی همچون سعدی، عطار و حافظ، آشنا بوده، با ظرافت و لطافت به شیوه آنان شعر سروده است.

تعریف سبک و سبک‌شناسی

«واژه سبک مصدر ثلاثی مجرد عربی به معنی گذاشتن، ریختن و قالب‌گیری کردن زر و نقره است و «سبیکه» به معنی پاره زر و نقره گداخته و قالب‌گیری شده، مشتق از آن است». (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ص ۱۱). سبک روشی است که صاحب یک اثر به کار می‌گیرد تا بتواند اثری منسجم، یک پارچه و متوازن بسازد و به نظم‌ی نهایی دست یابد. این نظم نهایی، زیبایی‌ای را در اثر، به وجود می‌آورد که متعلق به صاحب اثر است و دیگران نمی‌توانند از آن تقلید کنند (جرجانی ۱۳۶۸: ص ۱۴۰) به عبارت دیگر، «سبک یعنی این که چگونه املای واژگان، ساختار و چینش جملات و استفاده از صنایع ادبی، نیت یک گوینده یا نویسنده را نشان دهد تا مفاهیم، خیال، عواطف و امیال را به روش‌های خاصی به مخاطب انتقال دهد». (Sloan, ۲۰۰۱: 543) واژه فرنگی سبک Styl از لغت لاتینی Stilus مشتق شده است و آن

نام ابزاری بوده که برای نقش کردن حروف و کلمات بر روی الواح مومی به کار می‌رفته و مترادف لفظ «قلم» بوده است (داد، ۱۳۸۲: ص ۲۷۵). نخستین تعریف از سبک به عنوان یک علم را می‌توان در سبک‌شناسی بهار مشاهده کرد «سبک در اصطلاح ادبیات، عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار، به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر» (بهار، ۱۳۲۱: د) با توجه به این تعاریف، آن‌چه مسلم می‌نماید، این است که اگرچه سخنوران گذشته، درکی از مفهوم سبک داشته‌اند، اما این دریافت بسیار کلی و فاقد پشتوانه علمی لازم بوده است. «به طور کلی می‌توان گفت که سبک، وحدتی است منبعت از تکرار عوامل یا مختصات است که در آن ترکیب هست و توجه خواننده دقیق و کنجکاو را جلب می‌کند. ممکن است برخی از این عوامل با مختصات سبک ساز نسبتاً آشکار باشند، اما معمولاً و غالباً پنهان و پوشیده‌اند» (شمیسا، کلیات ۱۳۸۸، ص ۱۶). ارسطو سبک را خاصیت ذاتی کلام می‌داند و معتقد است هر اثری دارای سبک است. که ممکن است پست، متوسط یا عالی باشد (امین پور ۱۳۸۴: صص ۱۸۲-۱۷۹). سبک ادبی، از ذهن و اندیشه نویسنده و شاعر مایه می‌گیرد و آنچه بدان رنگ فردی می‌دهد، نگرش و بینش هر فردی، راقعیت‌های عینی و سبک زندگی فکری است (غیائی ۱۳۸۶: ص ۱۶). «یکی از شاخصه‌های سبک، تکرار و تداوم رفتارهای زبانی خاص در پیکره متن است، لازمه شکل‌گیری سبک، وجود بسامد بالای شاخصه‌های سبک‌ساز است، نه کاربرد اندک و رخدادهای اتفاقی در متن» (فتوحی ۱۳۸۰، ص ۴۸). در واقع «سبک هر شاعر یا نویسنده، مانند رنگ و بویی که در یک گل یا میوه وجود دارد، اثر او را هم به لحاظ محتوایی و هم به لحاظ نشانه‌های بیرونی آن، از دیگر آثار ادبی جدا می‌کند» (دبیدورد ۱۳۷۸: ص ۱۱).

سبک هندی

سبک هندی، نمونه‌ای از سرایش شعر در ادبیات فارسی است که از قرن نهم هجری به بعد به وجود آمد. به علت استقبال دربار ادب پرور هند از شاعران پارسی‌گوی و همچنین به دلیل عدم توجه پادشاهان صفوی به اشعار متداول مدحی، گروهی از گویندگان به هندوستان رفتند و در آنجا به کار شعر و شاعری پرداختند. آنان به واسطه دوری از مرکز زبان و فرهنگ هندی و

دیگر عوامل محیط، سبکی به وجود آوردند که سبک هندی نامیده می‌شود. برخی از ادبا این سبک را سبک اصفهانی نام داده‌اند. که از قرن نهم تا سیزدهم هجری ادامه داشت. آنچه مسلم است این است که سبک هندی برآمده از سبک اصفهانی است. به بیان دیگر، امتداد سبک اصفهانی منجر به ایجاد سبک هندی شد و بر همین اساس، اکثر ویژگی‌های سبک اصفهانی در سبک هندی یافت می‌شود و نقطه تمایز این دو، ویژگی‌های خاصی است که در سبک هندی ظهور کرده یا به اوج خود رسیده است. «ظهور سلسله صفویه، سبب تحولی فراگیر در فرهنگ و ادب ایران زمین شد. یکپارچه‌سازی اعتقادی، مهاجرت گستردهٔ نخبگان به هندوستان، ظهور طبقه متوسط پیش‌رو در مرکز قدرت، گسترش سواد عمومی، از عواملی بود که سبب تحول در سبک شعر فارسی شد.» (شویب، ۱۳۸۷: ص ۱۰۷) زبان شعر سبک هندی، زبان کوچه - بازاری، زبان جدید فارسی - واقع گراست، شعر این سبک معنی گراست و شاعران به معنی بیشتر توجه کردند تا به زبان. آنان به دنبال مضمون سازی، از هر چیزی در عالم طبیعت یا ذهن، استفاده می‌کردند. (شمیسا، ۱۳۸۷: ص ۲۸۱) ویژگی‌های دیگر سبک هندی، استفاده از تشبیه، تلمیح، اغراق، تمثیل، تشخیص، تلمیح حس آمیزی، پارادوکس، ایجاز و ابهام است، ایجاز به حدی که گاهی صورت ایجاز مخل می‌گیرد (حاجی، ۱۳۸۰: ص ۱۸۹).

شاعران سبک هندی، همواره به مضمون سازی - نکته بینی و ترکیب سازی شهرت داشته‌اند. اما با دقت در آثارشان، می‌توان مشاهده کرد که در عین مضمون سازی، بسیاری از اندیشه‌های شعری، چون خواجه حافظ شیرازی، مولانا و دیگر شاعران را نیز تکرار می‌کردند و این تکرارها به گونه‌ای در شعر و لایه‌های تمثیل و کنایات و دیگر صنایع شعری گنجانده است که به راحتی دیده نمی‌شود.

قالب شعر در سبک هندی تکبیت است. به طوری که در مصراع‌ی مطلب معقولی گفته می‌شود و در مصراع دیگر با تمثیل یا رابطهٔ لف و نشر یا تشبیه مرکب، آن را محسوس کنند. همهٔ هنر شاعر سبک هندی در مصراع دوم بازتاب می‌یابد، یعنی مصراع‌ی که باید معقول را محسوس کند و هرچه رابطهٔ بین دو مصراع هنری تر باشد بیت دلنشین تر است (شمیسا همان: ص ۲۷۶). به بیان دیگر، سبک هندی در قرن ده و یازده هجری در برابر شیوه‌های سبک

خراسانی و عراقی متداول و رایج شد و سخن‌سرایان این شیوه به ابداع مضمون، تصوّرات دقیق و باریک و همچنین آوردن تشبیهات تازه، علاقه وافری داشتند (دشتی، ۱۳۶۴: ص ۵۱). شاعر سبک هندی می‌کوشید خواننده را به وهم و گمان بیندازد، با ابهام سخن بگوید و به معنی دور فکر کند، یعنی: شاعر، نکته‌گو، مضمون آفرین و نکته سنج بود. (دریا گشت ۱۳۷۱: ص ۱۱۰). کوتاه سخن آنکه از ویژگی‌های مهم سبک هندی عبارتند از: ایجاز، آوردن معنی بیگانه، تازگی اندیشه، زیبایی درغرابت، تمثیل، کاربرد صور خیال، جان بخشی، توصیفات غریب، هنجارگریزی، آشنایی زدایی، حس آمیزی، پارادوکس، وابسته‌های عددی، لذت حلّ معما، ابهام، به کارگیری استعارات زیاد، تشبیهات، مراعات نظیر، ابهام تناسب، تکرار قافیه‌ها، ترکیبات خاص، گره‌های لفظی و معنوی، به کارگیری واژگان و اصطلاحات عامیانه. تمثیل نوعی تصویرنگاری است که در آن، مفاهیم، مقاصد اخلاقی به اشخاص، اشیاء و حوادث منتقل می‌شود و تمثیل پرکاربردترین ابزاری است که در غزلیات سبک هندی به کار رفته است (پارسانسب ۱۳۹۰: ص ۱۷). در واقع تمثیل، استدلالی است که نویسنده یا شاعر برای تأکید یک حکم یا بهتر کردن مفاهیم، آن را در قالب تمثیل به تصویر می‌کشد تا امر آموزش را ساده‌تر کند، منطقیان تمثیل را از نوع پنجگانه استدلال و از اقسام حجت‌ها می‌شمارند (عبداللهی ۱۳۹۳: ص ۱۱۷).

یادآوری این نکته لازم است که هر شاعر یا نویسنده برای بیان مطلب، از شیوه خاص خود بهره می‌گیرد که به سبک مخصوص وی شناخته می‌شود. معروف‌ترین سبک‌های دوره‌ای پیش از سبک هندی عبارتند از: سبک خراسانی یا ترکستانی که به شاعران مشرق زمین است، در این سبک واژگان عربی کمتر می‌شود و دامنه معانی شعر، گسترده و به نظم داستان‌های باستانی، قصص و تمثیلات و داستان‌های حکمت‌آمیز و حماسه‌ها ملّی توجّه ویژه می‌شود (محبوب‌آبی تا ص ۲۱). سبک بینابین سبکی است بین سبک خراسانی و عراقی. شاعران این دوره هم قصیده می‌گویند و هم غزل که قصیده آنان متمایل به سبک عراقی و غزل آنان به سبک خراسانی است (شمیسا ۱۳۸۳: ص ۱۰۱) و سبک عراقی از قرن هفتم تا نهم ادامه داشت این نوع سبک از وسعت و اعتلایی خاصی بهره می‌گرفت.

یکی از سبک‌هایی که در راستای سبک هندی قرار دارد، آن است که در قرن دهم ایجاد شد

و شاعران این دوره دریافته بودند که شعر سبک عراقی از واقعیت دور شده و کاملاً جنبه ذهنی و تخیلی یافته است، این سبک به مکتب و قوع شهرت یافته است، شعر مکتب وقوع آن است که وقایع بین عاشق و معشوق و حالات آنان مبتنی بر واقعیت باشد، همچنین شیوه فرعی در مکتب وقوع پیدا شد که به آن «واسوخت» می گفتند. شعر واسوخت، شعری است که در آن عاشق از معشوق روی برمی تابد و دیگر ناز او را نمی خرد و او را تهدید می کند که به سراغ معشوق دیگری خواهد رفت، معروف ترین شاعر این طرز، وحشی بافقی است. (شمیسا، همان: ص ۲۵۸). مهم ترین شاخه سبک هندی آن است که شاعر توجهی خاص به عناصر و پدیده های طبیعی و اشیا و آداب و رسوم جامعه خویش دارد (حسینی ۱۳۶۷: ص ۱۸). الهام گیری از تجارب روزمره، بیان دعاوی و توجیهات غریب و شاعرانه، بیان نوعی درد و شور شگفت انگیز در غزل، ورود نثر عاشقانه در شعر، شخصیت بخشی به اشیاء از ویژگی های دیگر سبک هندی است و قالب رایج شعری در این دوره، غزل است.

غزل سبک هندی

غزل، نوعی از شعر است که بیش از هر موضوعی، گفتگو درباره مسائل عشقی اختصاص دارد. اما سعدی موعظه و تنبیه را بر این باب افزود و حافظ آن را با موضوعات عرفانی در آمیخت. شعرای هندی هم به این اندازه قناعت ننموده اند و کلیه موضوعات را در غزل وارد کرده اند. در واقع، غزل در این دوره با حفظ صورت ظاهری، خود رسایای برای بیان کلیه موضوعات ادبی گردید. حد معمول غزل بین ۵ تا ۱۲ بیت است، اما شاعران سبک هندی، به ویژه صائب به این مسأله توجهی نداشته اند، به طوریکه غزل های بیش از بیست بیت در دیوان آنها بسیار است. همچنین تکرار قافیه که در دوره های قبل، امری کمیاب بود در این دوره به وفور یافت می شود. چنان که گاهی یک قافیه ممکن است چند بار در یک غزل تکرار شود. ایضاً وحدت موضوع در غزل سبک هندی وجود ندارد به طوریکه در بیشتر موارد، هر بیت آن بیان کننده یک موضوع است و به تعداد ابیات غزل می توان موضوع پیدا کرد (حسین زاده ۱۳۷۹: ص ۳۶) سبک هندی بیشتر محدود به غزل است، اما نه غزل به معنای متعارف. بلکه

تکبیت‌ها و مفرداتی که با رشته‌ای از قافیه و ردیف به هم پیوسته شده و به شکل غزل درآمد، در حقیقت نوعی تکبیت است و اساس این سبک آن است که شاعر در یک مصرع مطلبی معقول می‌گوید و در مصرع بعد برای اثبات و تبیین آن امر، مثالی محسوس می‌آورد، برای نمونه:

کوزه چشم حریضان پر نشد (معقول) تا صدف قانع نشد پرذر نشد (محسوس)

غزلیات، علاوه بر محمد سعید، معروف به اشرف مازندرانی نیز از این ویژگی به دور نیست، غزلیات وی دارای واژگان یا عبارت عامیانه است، وی در اشعار خود از انواع استعارات، تشبیهات، تمثیلات، کنایات و جزایرها بهره برده است. اشعار وی دارای بسامدهایی نظیر شعله جواله، پرده زنبور، نقش پا و غیره است. بیشترین آرایه‌های شعری وی به ترتیب شامل مراعات نظیر، تشبیهات، تناسب و استعارات می‌باشد.

نسخه خطی

دیوان اشرف مازندرانی با استفاده از نسخه خطی توسط جناب آقای دکتر محمد سیدان، بدون هیچگونه شرح یا توضیحی تصحیح شده است. البته همه نسخه‌های لازم در دسترس ایشان نبود و خود در پایان دیوان اشرف، در این باره چنین گفته است: «بنا به نوشته دکتر حسن انصاری «ادب به عهد اورنگ زیب» در کتابخانه علیگر، هندستان نسخه‌ای است که مؤلف کتاب بدان اشاره کرده است و تا به حال دوبار نامه به دانشده دکتر سیدان که جوابی نرسیده است.» (سیدان، همان: ص ۴۱۵). این نسخه همان است که نگارنده هنگامی که به عنوان استاد اعزامی وزارت علوم در هند بودم میکروفیلم آن را به دست آوردم. نمونه‌ای از آن را به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز هدیه کرده‌ام و یک نسخه هم برای خود فتوکپی گرفتم، تا آنکه سرانجام لطف الهی شامل حال نگارنده این وجیزه شد که توانستم دیوان اشرف را با نسخه دانشگاه علیگر مقایسه و تصحیح نمایم و با شرح و توضیحات مفصل در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهم.

خوشبختانه بسیاری از اشتباهات غزلیات دیوان چاپ شده روشن شد و برخی از غزلیاتی را که در دیوان گردآوری شده آقای سیدان نبود نیز به این کتاب اضافه شده است. امید است که پژوهشگران و اندیشمندان با استفاده از کتاب، بهره لازم را به دست آورند و نگارنده را نیز از دعای خیر فراموش ننمایند و به اشتباهات آن با چشم اغماض بنگرند که: «وَلِكُلِّ جَوَادٍ كِبُوَةٌ» (جوینی، ۱۳۲۹ هـ ۱۹۱۱ م: ص ۷).

دکتر حسین فقیهی
 عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء
 تهران - ۱۰ فروردین ۱۳۹۷

www.ketab.ir